

میرزاتقی خان امیر کبیر

صدراعظم ایران در دوره ناصرالدین شاه قاجار بود.

نام اصلی امیر کبیر محمد تقی بود که بعدها تقی گفته می شد و عناوین و القابی که به دست آورد بدین قرار است: کربلایی محمد تقی - میرزا محمد تقی خان - مستوفی نظام - وزیر نظام - امیر نظام - امیر کبیر - امیر اتابک اعظم (شوهر خواهر ناصر الدین شاه نیز شد).

محمد تقی پسر کربلایی قربان، آشپز میرزا عیسی قائم مقام اول بود که در خانه قائم مقام تربیت یافت و در اوایل جوانی به سمت منشی قائم مقام اول به خدمت مشغول گشت و مورد عنایت رجل سیاسی دانشمند قرار گرفت و بعداً در دستگاه قائم مقام دوم نیز مورد توجه واقع شد تا جایی که وی را همراه هیاتی سیاسی به روسیه فرستاد و در نامه‌ای در مورد هوش و نبوغ میرزا تقی خان چنین نوشته:

خلاصه این پسر خیلی ترقیات دارد و قوانین بزرگ به روزگار می گذارد. باش تا صبح دولتش بدمد.

در این ماموریت که برای عذرخواهی از قتل گریبایدوف که در ایران رخ داده بود، انجام می شد، از تزار روسیه معذرت خواست و طوری عمل نمود که مورد تأیید و پسند تزار و دربار ایران قرار گرفت. امیر کبیر در سفر به روسیه به مؤسسات فرهنگی، نظامی و اجتماعی

آنجا توجه نمود و به این فکر بود که راه ترقی ایران نیز داشتن دانشگاه و تشکیلات نظامی و فرهنگی منظم است.

دومین ماموریت وی رئیس هیات سیاسی ایران به ارزنةالروم برای حل اختلاف مرزی بین ایران و امپراتوری عثمانی بود. در این ماموریت که نزدیک به دو سال طول کشید علاوه بر آشنایی با زو بندهای سیاسی شرق و غرب با دلیری خاصی توانست اختلاف مرزی را به نفع ایران پایان دهد و خرمشهر و اراضی وسیع طرف چپ اروندرود را که مورد ادعای عثمانی ها بود به ایران ملحق کرد. این اقدام و پیشنهادهای مفید امیر کبیر، مورد عناد و حسادت حاجی میرزا آغاسی قرار گرفت.

چون محمد شاه مرد، ناصرالدین میرزا که قصد حرکت به تهران و نشستن بر تخت سلطنت را داشت نمی توانست حتی هزینه سفر خود و همراهان را به تهران تهیه کند در این هنگام که امیر کبیر در تبریز و ملقب به امیرنظام بود با ضمانت شخصی پول فراهم کرد و ناصرالدین شاه را به تهران آورد اما درباریان حتی مهد علیا مادر ناصرالدین شاه که در زد و بندهای سیاسی خارجی دست داشت مخالف امیر بودند، ولی ناصرالدین شاه هر روز بر مرتبه و مقامش می افزود تا جایی که ملقب به امیر کبیر و صدراعظم گردید. در مدت کوتاهی که امیر کبیر صدراعظم بود(در حالی که ناصرالدین شاه در آغاز سلطنت فقط ۱۶ سال داشت) با نبوغ خاص و احساسات پر شور میهن پرستی خود، اقداماتی بس ارزنده کرد.

نخست به امنیت داخلی پرداخت. سالار را که در خراسان گردنکشی می کرد و از جانب روس ها و انگلیسی ها حمایت می شد سرکوب کرد. در نامه هایی که به نمایندگان سیاسی و نظامی روس می نوشت و در جواب هایی که می داد، دلیری و ثبات رای و میهن پرستی موج می زند.

پس از برانداختن سالار از خراسان، فارس و بلوچستان را آرام ساخت و در همه مناطق عشیره نشین و هر جا که ممکن بود آشوبی برخیزد قراول خانه ایجاد نمود و در سراسر مملکت امنیت برقرار گشت.

در دوره صدارت امیر کبیر ترکمانان که همواره از مدتها پیش به نقاط دور و نزدیک مناطق اطراف خود حمله می کردند به هیچ اقدام خلافی دست نزدند.

امیر کبیر اقدامات فراوانی در دوره کوتاه صدارت خود به شرح زیر نمود:

ایجاد امنیت و استقرار دولت.

تنظیم قشون ایران به سبک اروپایی.

ایجاد کارخانه های اسلحه سازی.

اصلاح امور قضایی.

جرح و تعدیل محاضر شرع.

تأسیس چاپارخانه.

تأسیس دارالفنون.

نشر علوم جدید.

فرستادن ایرانیان به خارج برای تحصیلات و تدریس در ایران.

استخدام استادان خارجی و تصمیم به جایگزینی آنها با ایرانیان.

ترویج ترجمه و انتشار کتب علمی.

ایجاد روزنامه و انتشار کتب.

ترویج ساده نویسی و لغو القاب.

بنای بیمارستان و رواج تلقیح عمومی آبله.

مرمت ابنیه تاریخی.

مبارزه با فساد و ارتشاء (که چون مرضی مزمن در همه شئون زندگانی ایران رخنه کرده

بود).

تقویت بنیه اقتصادی کشور.

ترویج صنایع جدید.

فرستادن صنعتگر به روسیه و مقابله صنعتی با روسیه توسط دست توانای استاد کاران اصفهانی.

استخراج معادن.

بسط فلاح و آبیاری.

توسعه تجارت داخلی و خارجی.

کوتاه کردن دست اجانب در امور کشور.

تعیین مشی سیاسی معینی در سیاست خارجی.

اصلاح امور مالی و تعدیل بودجه.

اقدامات مذکور در واقع شامل همه شئون کشوری می شد. با لغو یا کسر مقرری ها و مستمری ها، عده ای با وی دشمن شدند اما چون همین مستمری ها که قبلاً دیر به دست صاحبان آن می رسید در روزگار امیر مرتباً بدانها داده می شد، تا حدی آنها را راضی کرد.

وضع بودجه مملکتی سر و صورتی یافت تا جایی که امیر کبیر حقوق ناصرالدین شاه را نیز محدود کرد.

جلو بندل و بخشش های او را گرفت و اگر حواله ای از شاه می رسید جواب می نوشت که اگر این پول پرداخت شود از بودجه بسیار کم می شود. در برقراری مستمری برای اشخاص دولتهای خارجی اعمال نفوذ می کردند تا به موقع بتوانند از وجود آنها در بروز شورش و آشوب و اخلال استفاده کنند.

در این نامه که ملاحظه می شود: گاهی به خاک پای همایونی معلوم می شود فدوی در جوه مخارج التفاتی قبله عالم مضایقه و خودداری می کند این قدر بر رای همایون آشکار باشد که به خدا من جمیع عالم را برای راحتی وجود مبارک همایونی می خواهم اگر گاهی جسارتی شود از این راه است. می خواهد که خدمت شما از جهت پول مخارج لازمه معطل نماند... خود فدوی دیناری به احدی نخواهد داد. آن وجه را که باید به مردم بدهید به مخارج لازمه قشون پادشاهی می دهد. قبله عالم انشاء الله عیدی مرحمت می فرمائید ... زیاده جسارت نمی ورزد.

امیر کبیر علاوه بر وصول مالیات معوقه و افزودن به درآمد دولت بر توسعه کشاورزی و تجارت نیز افزود، از اسراف و تبذیرها جلوگیری می کرد.

در گماشتن افراد صالح و صدیق بر سر کارها و طرد اشخاص نالایق اهتمام بسیار می نمود. با متحداشکل کردن سپاه ایران - کارخانه اسلحه سازی در ایران تأسیس کرد که روزانه ۱۰۰۰ تفنگ می ساخت.

در بسط فرهنگ و استخدام استادان خارجی دقت بسیار می کرد و برای استخدام استادان شرایط خاصی وضع نمود. در چاپ و انتشار کتب و تأسیس روزنامه وقایع اتفاقیه کوشش بسیار نمود.

اقدامات انقلابی و ملی امیر کبیر سبب شد که گروهی استفاده جو، بنای تحریک نسبت به وی بگذارند تا جایی که فرمان عزل و قتل امیر کبیر را از ناصرالدین شاه گرفتند او را در حمام فین کاشان در ربیع الاول سال ۱۲۶۸ توسط حاجی علی خان حاجب الدوله کشتند

اقدامات امیر کبیر برای جلوگیری از شیوع وبا

نخستین شیوع وبا در ایران به سال ۱۲۳۶ بازمی گردد. ۲۶ سال بعد، وبای دیگری در شهر تهران شیوع یافت. «ریشارخان»، سفیر فرانسه، در مورد وبای تهران می گوید: «بیست و چهارم جولای [دهم شعبان ۱۲۶۱ ه.ق] که من به شهر آمده بودم، شاه به واسطه وبایی که بروز نموده بود از نیاوران کوچ کرده، توی کوهها رفت... سی و یکم جولای: امروز در کوچه که منزل دارم، یکصد و بیست نعش وبایی را شمردم که به قبرستان می بردند. گاهی دو، سه تابوت گذاشته، حمل و نقل می کردند... احدی نزدیک به وبازدگان نمی آمد».

شاه مملکت، فرار را بر قرار ترجیح داد و به جاهای خوش آب و هوای طهران رفت و «رعیت جماعت» تنها ماند و آنقدر کشته داد تا بیماری از شدت افتاد. اما به روزگار میرزا تقی خان امیر کبیر چنین نبود و این مرد دورانیش و ایران دوست، به هنگام صدارت خود، در پیشگیری از بیماری‌ها، گام‌های اساسی و جدی متناسب آن روزگار برداشت. به دستور امیر: جزوه قواعد معالجه وبا به چاپ رسید و راجع به چگونگی این بیماری و جلوگیری از سرایت آن... میان روحانیان و سرشناسان محله‌های شهر پخش شد و این تدبیری ارزنده بود. به علاوه برای محافظت ممالک محروسه از آلودگی ناخوش مزبوره در مرزها، قاعده گراختین (قرنطین) گذارده شد که مسافران را چند روز در آنجا نگاه دارند و دود بدهند و بعد روانه شوند. دستور میرزا تقی خان در این موضوع و خاصه حاشیه‌ای که به خط خود افزوده قابل توجه است. در ذیحجه ۱۲۶۷ به اسکندر خان حاکم کرمانشاهان نوشت: از قراری که عالیجاه میرزا ابراهیم خان کارپرداز اول دولت علیه مقیم دارالسلام بغداد نوشته است، ناخوشی وبا همه عربستان را فرا گرفته و از اول خانقین الی نجف طغیان تمام دارد، اهالی بغداد کاملاً متفرق شده‌اند. البته آن مخدوم از تفصیل آن بهتر استحضار دارند، چون آنجا معبر عام است و هر روزه زوار عتبات و سایرین به همه ممالک محروسه تردد دارند، بسیار لازم است که برای محافظت ممالک محروسه از آلودگی ناخوشی مزبور و نشر و سرایت آن به ممالک محروسه، بنای گراختین که منفعت آن به کرات به تجربه رسیده است گذاشته شود. لهذا اظهار می‌شود که آن مخدوم به

زودی گراختین را در اول دخول زوار و مترددین به خاک علیه داده باشید که موافق قاعده چند روزی به آنها دود داده و در گراختین نگاه داشته، بعد از آن مرخص و روانه شوند». اما بعد از امیر کبیر، این کار منسوخ شد و میرزا آقا خان نوری نالایق، در سال ۱۲۷۳ با قرنطینه مرز عثمانی مخالفت کرد و نوشت: «از حالت قرانتین دولت عثمانی... به ستوه آمده ایم. نزدیک است که عنقریب حکم عمومی قطعی به کل اهالی ایران صادر شود که دیگر تردد خودشان را از خاک عثمانی، خاصه از عراق عرب موقوف دارند». به این ترتیب و با هر از چند گاهی در دیار ما شیوع می یافت و عده زیادی را به وادی هلاکت رهنمون می گشت و در همین سال از کن تا سوهانک زیاد تر از بیست، سی هزار نعش آوردند و در سال ۱۲۷۷ در تبریز ۲۴۷۴ نفر و در سال ۱۲۸۲ چهل هزار نفر مردند و در سال ۱۲۸۸ روزی ۲۰۰ تا ۴۰۰ نفر در کوچه و بازار و محله های تهران می مردند و بر اثر قحطی مردم به خوردن سگ و الاغ و موش روی آوردند و در سال ۱۳۱۰ در تهران ۲۳۰۰۰ نفر مبتلا شدند و به دیار باقی شتافتند و «مردگان را یا در گاری ریختند و به گودال ها و خندق شهر انداختند و یا به گورستان ها بردند... در قبرستان ها چنان مرده می چیدند که گویا پارچه سفیدی روی گورستان کشیده اند و چون برخی را قبل از مرگ کامل و در حال اغما حمل می کردند... بعضی مرده ها وقت شستن و یا کفن کردن و یا به قبر گذاشتن بلند شده و زنده گشتند. آنان هم که هنوز نمرده بودند، حیران و سرگردان بر جای بودند و از بشره همه معلوم بود در میان بلا گرفتارند».

برای آنکه بدانید هنگامی که وبا شیوع می‌یافت حکومت و حکومتگران چه می‌کردند، شهادت یک شاهد عینی را بخوانید: «... روزی دویست نفر اقلاً می‌میزند... تمام دکان و بازار را بسته اند و مردم همه به ابن بابویه و به مصلی رفته اند... به حسن آباد آمدم، در میان خیابان جمعیت زیاد دیدم، از بشره همه معلوم بود که در میان بلا گرفتارند... در شمیران و شهر و تمام دهات و اطراف طهران وبا معرکه می‌کند... از دیروز تا به حال به گفته اطبا هزار و ششصد نفر از طهران و شمیران تلف شدند... شاه روز پنجشنبه بیست و چهارم با مختصری از حرم فرار کرده به سمت شهرستانک تشریف بردند... از شهر و اطراف شهر می‌گویند بیست و دو سه هزار نفر مبتلا شدند».

روایت دیگر شیوع وبا را از قول کنت دو گوبنیو بخوانید: «در سال ۱۸۵۶ بیماری وبای سختی در ایران و تهران بروز کرد و هر کس دو پا داشت و می‌توانست فرار نماید، برای حفظ جان خود از پایتخت فرار نمود. مردم چنان می‌مردند که گویی برگ از درخت می‌ریزد و با این که در تهران آماری برای تعیین شمار بیماران وجود ندارد، مع ذلک من تصور می‌نمایم که بیش از یک سوم سکنه تهران بر اثر وبا مردند. در کشوری که بنگاه‌های خیریه نیست، در کشوری که روحانیون بزرگ برخلاف روحانیون مسیحی وظیفه خود نمی‌دانند که بنگاه‌های خیریه ایجاد نمایند، در کشوری که مریضخانه وجود ندارد و آب مشروب از مجراهای سرباز و بدون حفاظ عبور می‌کند، آن هم در گرمای تابستان معلوم است که بیماری وبا چه بر سر اهالی می‌آورد. در همان روزهای اول که بیماری بروز

می کرد، از طرف سفارت فرانسه برای جلوگیری از توسعه بیماری اقداماتی شد. منجمه ما به دربار تاکید کردیم که به وسایل مقتضی به مردم بفهمانند که به هیچ وجه آب خام ننوشند و همواره آب را پس از این که ده پانزده دقیقه جوشید میل نمایند، ولی هیچ کس به این حرف گوش نمی داد و مردم مثل همیشه آب های جوی را می نوشیدند. ما به وسیله جارچی های دربار به مردم گوشزد کرده بودیم که البسه اموات را بسوزانند و تا آنجا که ممکن است آب های مشروب را نیالایند و در چاه ها مرتباً آهک بریزند، ولی مردم به اقدامات بهداشتی ما توجه نداشتند و می گفتند که مرض از طرف خدا می آید، اگر خدا خواست ما خواهیم مرد، و گرنه زنده خواهیم ماند. دیگر از یادآوری های ما که ما کردیم، این بود که مردم مطلقاً سبزی خام نخورند و از خوردن میوه تا آنجا که ممکن است خودداری نمایند و در صورتی که میل به خوردن میوه دارند، آن را با شکر بجوشانند، لیکن این حرف ها در گوش کسی اثر نمی کرد. به زودی چند تن از اطرافیان ما از بیماری وبا مردند و من که وضع را چنین دیدم، برای فرار از این مرض تهران را ترک کردم. وبا آنقدر از نفوس مردم کاست که سرانجام حکیم طولوزان پزشک مخصوص ناصرالدین شاه دستورالعمل برای کنترل بیماری نوشت و آن را به چاپ رساند و در اختیار مردم قرار داد. او برای شهرها پیشنهاد قرنطینه کرد و تاکید کرد: «مسافری که علامت درددل یا ناخوشی معده و امعاء مثل اسهال و تهیج [تورم، نفخ شکم] و باره زبان و فرورفتگی چشم در آنها مشاهده می شود، باید چند روز ایشان را نگهداری نمایند تا معالجه نموده، مرضشان

نشر کرد... قم مشتعل شد، به حضرت عبدالعظیم وارد شدند، در آنجا ظاهر شد، خواستند برای طهران جلوگیری کرده قرنطینه بگذارند، در طهران هم طلوع کرد. با این کثافت و بی پرستاری و نبودن مریضخانه و با بنای کشتار گذاشت. مردم دچار وحشت شدند، بزرگان و مقتدران به شمیران و سایر دهات و بیلاقات رفتند. کشتار این طور بلاها غالباً در فقرا و بیچارگان می شود ۹۰۰۰، آنگونه که حاج سیاح می گوید، او به همراه مسیونوز و همراهی شاه و عین الدوله تصمیم گرفتند مریضخانه ایجاد کنند. ابتدا چند دستگاه درشکه برای حمل بیماران و اشخاص متوفی تهیه شد؛ آنها که فوت کرده بودند به وسیله درشکه به غسالخانه برده می شدند و آن دسته که در مقابل بیماری مقاومت کرده بودند پس از مداوا «یک تومان پول و یک دست لباس» داده شد. در ادامه مختارالسلطنه حاکم تهران نیز همراه آنان شد و کار تدفین و مداوا ادامه یافت، اما جهالت مردم، همچنان کار دست آنها می داد. او می گوید: «مختارالسلطنه کاملاً مشغول کار بوده چون معلوم شد نعشی را در قناتی انداخته اند و کار یک درشکه چی بوده که به غسالخانه نرسانده از این بابت مقرر کردیم درشکه چی که نعش می برد، از غسالخانه قبض وصول آورد، شب عدد اموات را با قبض مطابقت می کردیم». هر چند مختارالسلطنه نیز در ادامه کار خود مبتلا به وبا شد و روز بعد درگذشت. این وضع بعدها نیز کم و بیش وجود داشت و آب آلوده شهرهای مختلف ایران و به خصوص تهران، در فصول گرم سال، بهترین شرایط را برای شیوع وبا فراهم می آورد. سرانجام با لوله کشی آب تهران در سال ۱۳۳۴ وبا به صورت عام دیگر مشاهده

نشد و در سال ۱۳۴۷ به وسیله مسئولین وقت وزارت بهداشتی، به عنوان یک بیماری بومی

که هر آن امکان شیوع می توانست بیابد، معرفی شد.